جلال متینی

دربارهٔ بیژن نامه

نمونه بارز از سرقت ادبی ـ مقایسه میان آن و شاهنامه

قسمت آخر

(قسمت اول این مقاله در صفحات ۳۲ ـ ۳۷ جلد هفتم طبع شده است)

۲ ـ دربین این دو بیت بیژن و منیژهٔ فردوسی:

چو آمد بر سنگ اکوان فراز　　بدان چاه اندوه و گرم و گداز
بباید شما را کنون تاختن　　سر چاه ازاین سنگ پرداختن (۱۰۹۷–۱۰۹۸)

نیز سرایندهٔ بیژن‌نامه، جنگ رستم با پسر اکوان دیو (برخیاس) را درصد بیت بر متن بیژن و منیژه افزوده است و ما بطور نمونه قسمتی از آن را اینجا می‌آوریم:

در آن‌جا پسر دیو وارون بدند　　که با چاره و مکر و افسون بدند
گروهی سرانشان به‌سان پلنگ　　به اندام و ناخن به‌سان نهنگ (ص ۹۴)
گروهی به تن موی چون گوسفند　　فرو هشته گیسو به‌سان کمند
بر ایشان یکی دیو بد پادشاه　　به بالا دراز و به چهره سیاه
ز رستم شب و روز در کینه بود　　مر او را به دل کینه دیرینه بود
که او پور اکوان سرگشته بود　　که رستم به گرز گران کشته بود
مر آن دیو را نام بد برخیاس　　که رستم از او داشت در دل هراس
شب و روز گفتی ز رستم سخن　　کزو تازه جویدش کین کهن
که او باب او را همی کشته بود　　از آن کین، آن دیو سرگشته بود
همی خواست کورا به چنگ آورد　　ابا رستم زال جنگ آورد
همی جست او را به‌سال و به ماه　　چه تنها بدی و چه باوی سپاه
چه بشنید کو شد به توران زمین　　ابا او دلیران و گردان کین
ز دیوان فرستاده بودی به راه　　که از رستم آرد خبر زو سپاه
بیامد برش دیو دیدش نژند　　ز بهرای بیژن که بودش به بند (؟)
چه دانست کو رفت خواهد همان　　که بیژن برآرد ز چاه غمان

۳ــ چنان که قبلاً اشاره شد، سراینده‌ٔ بیژن‌نامه پس از بیت زیر در بیژن و منیژه:

از اسب اندر آمد جهان پهلوان — پرستش نمودند پیر و جوان (۱۲۷۰)

به‌جای ۶۵ بیت مذکور در پایان داستان بیژن و منیژه‌ٔ فردوسی (ابیات ۱۲۷۱ تا ۱۳۳۵)، ۶۸ بیت دیگر آورده که نخست به‌نظر می‌رسد همه از خود گوینده‌ٔ بیژن‌نامه است، ولی با تفحص بیشتر آشکار می‌گردد که حداقل ۱۷ بیت از این ۶۸ بیت نیز مأخوذ از بیژن و منیژه‌ٔ فردوسی (در ذیل عنوان "آمدن رستم نزد خسرو، و بزم کردن کیخسرو با پهلوانان") است. شماره‌ٔ این‌گونه ابیات را براساس شاهنامه‌ٔ چاپ بروخیم در برابر هر بیت افزوده‌ام وقسمتی رابطورنمونه‌اینجا نقل‌می‌کنم:

بپرسید مر هر یکی را ز شاه — ز گرداننده خورشید و رخشنده ماه (۷۷۶)
همی گفت هرکس که شاد آمدی — که از تو بود شاد فر ایزدی
گرفتش در آغوش گیو گزین — همی خواند هردم هزار آفرین
که پیدا ز تو گشت گم بوده پور — بسی رنج و سختی کشیدی به دور
نشستند گردان و رستم بر اسب — به کردار رخشنده آذر گشسب (۷۷۷)
گرازان به درگاه شاه آمدند — به دیدار فرخ کلاه آمدند
وز آن‌جا برفتند زی شهریار — به پیش اندرون رستم نامدار (ص ۱۱۳)
(الحاقی بعد از ۷۷۷)

بیامد بر شاه کهتر نواز — دوان پیش او رفت، بردش نماز (۷۷۸)
ستایش‌کنان پیش خسرو رسید — که مهر(و) ستایش مر او را سزید (۷۷۹)
برآورد سر (و) آفرین کرد (و) گفت — که بادی همه‌سال با بخت جفت (۷۸۰)
بآیین پس آنگه زبان برگشاد — یکی آفرین کرد بر شاه یاد
یکی آفرین کرد رستم به شاه — که هرگز نکرد آن کس از پیشگاه
چه پس آفرین کرد خسرو به پای — بپرسید و دادش بر خویش جای (۷۹۰)
بدو گفت خسرو درست آمدی — که از جان تو دور بادا بدی (۷۹۱)
تویی پهلوان کیان جهان — به نزد دلت آشکار و نهان (۷۹۲)
گزین کیانی و پشت سپاه — نگهبان ایران (و) شاه و کلاه (۷۹۳)
مرا شاد کردی به دیدار خویش — بدین پرهنر جان بیدار خویش (۷۹۴)
فرو برد رستم ببوسید تخت — بر نامور شاه فیروز بخت (۷۹۶)
جهاندار برخاست از جایگاه — گرفتش به بر پهلوان سپاه
به رستم بسی آفرین کرد یاد — که بر ما ببخشی بدین‌سان مراد
همی گفت چندی خرامنده‌ای — که بر ما همی آتش افشانده‌ای
براننده‌ٔ تخت افراسیاب (؟) — فشاننده‌ٔ خون به دریای آب
دراننده‌ٔ چرم دیو سفید — بررکاه (؟) اولاد غندی (اصل: عیدی) وبید (اصل: پلید) (ص ۱۱۴)

تو دانی که آن دختر شهریار / هم از (بهر) بیژن شده خوار و زار
کشیده ز گیتی بسی جام زهر / کنون بایدت داد از نوش بهر
به کردار نیکان پرستش نمای / همیشه به بوسیدن او دو پای
زمین بوسه دادند هردو گوان / ستایش نمودند شاه جهان
چه زین داستان دل بپرداختم / سوی رزم برزو همی تاختم (ص ۱۱۷)

موضوع دیگر آن است که سراینده‌ٔ بیژن‌نامه که یقینا" شاهنامه را پیش چشم داشته، علاوه بر نقل حداقل ۱۱۱۲ بیت از داستان بیژن و منیژهٔ فردوسی، در موارد بسیار مصراعها یا بیتهایی از شاهنامه را نیز با تغییر یکی دو کلمه به نام خود آورده که از آن جمله است این بیت فردوسی:

چو از کار بیژن بپرداختم / ز گودرز و پیران سخن ساختم (۱۳۳۵)

که گویندهٔ بیژن‌نامه آن را در پایان منظومه‌اش بدین صورت تغییر داده است:

چه زین داستان دل بپرداختم / سوی رزم برزو همی تاختم (ص ۱۱۷)

و نیز دو بیت اول بیژن‌نامه

کنون کار بیژن بگویم ترا / بدان آب حکمت بشویم ترا
بگویم یکی داستانی که چیست / کز آن سربسر می‌بباید گریست (ص ۱)

از آخرین بیت "داستان جنگ رستم با اکوان دیو" در شاهنامهٔ فردوسی اقتباس گردیده است:

کنون رزم بیژن بگویم که چیست / کز آن رزم یکسر بباید گریست (۲۳۰)

البته ذکر تمام این‌گونه موارد محتاج استقصای کامل است.

بررسی دقیق و تجزیه و تحلیل اشعاری که از ناظم بیژن‌نامه است، در حوصلهٔ این مختصر نیست، ولی هرکس با شعر فارسی بطور اعم و با شاهنامهٔ فردوسی بطور اخص آشنایی داشته باشد، حتی با مرور اجمالی دویست بیت مورد بحث بیژن‌نامه، به سستی این ابیات که شایسته است آنها را نظمی ضعیف بخوانیم نه شعر، پی می‌برد. بطورکلی در این ابیات ضعف قوهٔ شاعری، ضعف فنون داستان‌پردازی، عدم توجه به نکات ابتدائی دستور زبان فارسی مشهود است. توصیف اغراق‌آمیز و بسیار مسخرهٔ برخیاس، پسر اکوان دیو، خواننده را به توانایی فردوسی در وصفهای هنرمندانهٔ اغراق‌آمیزش در بارهٔ دیو سپید، کاموس‌کشانی و امثال آن رهبری می‌کند. ملاحظه فرمایید این است وصف بسیار مختصر برخیاس: دیوی سیاه با پوستی چون گوسفندان، به بالای هفتاد رش و پهنای هفده رش، با چشمانی چون دو چشمهٔ خون، که خون از آن دوچون‌رود جیحون روان است، و عجب‌تر آن‌که در موی گره در گره این برخیاس، کبوتر نیز آشیانه ساخته بوده است و دیو به‌سبب آن‌که مغزش از رای و دانش تهی بوده از آشیانه ساختن کبوتر در مویش آگهی نداشته است!

گفتگوی برخیاس و رستم نیز نمونهٔ دیگری است از بی‌هنری محض سرایندهٔ بیژن‌نامه. برخیاس، پسر اکوان دیو می‌دانسته است که رستم اکوان دیو را کشته است، وی سالها روزشماری می‌کرده است‌تا از کشندهٔ پدر انتقام بگیرد، پس چون با رستم روبرو می‌شود به رستم می‌گوید:

که ای شیردل نامور پهلوان — سرآمد ترا روزگار (و) روان
هم‌اکنون ترا من به کین پدر — به خاک اندر آرم ببرمت سر (ص ۹۶)

اما رستم که او را نمی‌شناخته است بطور طبیعی از وی می‌پرسد تو کیستی؟ برخیاس پاسخ می‌دهد:

چنین گفت من پور اکوان دیو — که کشتی تو او را به جنگ غریو
کنون آمدم از پی کین او — که خواهم ز تو سرکش کینه‌جو (ص ۹۸)

برخیاس پس از آن‌که در دو بیت فوق خود را به رستم معرفی می‌کند، ناگهان گویی همه‌چیز را فراموش کرده است، بار دیگر از رستم می‌خواهد که نام و نشان خود را به وی بگوید:

که تا از تو یابم همه کام خویش — تو برگوی نزدیک من نام خویش
چو بشنید رستم از آن نره دیو — برآورد (چون) شیر شرزه غریو
بدان دیو گفت ای بد بدنژاد — همانا ز رستم نداری تو یاد (ص ۹۸)

از نظر بکار بردن برخی از الفاظ و ترکیبات، و نیز مراعات قواعد دستوری چنان‌که گذشت در ابیات مورد بحث موضوعهای گفتنی کم نیست: سراینده‌ٔ بیژن‌نامه لفظ "چه" را عموما به‌جای "چو" بکار برده است. استعمال لفظ "خوبروی" برای بیژن جنگجوی که گرازان را کشته است، و نیز توصیف میگساری بیژن و گرگین میلاد با تعبیر "بکردند بازی و شادی بسی" نامناسب است. همچنان‌که آوردن لفظ "همان" در بیت زیرین زائد می‌نماید:

چه دانست کو رفت خواهد همان — که بیژن برآرد ز چاه غمان

چنین است چهار بیت ذیل که بطور نمونه انتخاب شده است. با آن‌که مقصود سراینده را از این ابیات می‌توان دریافت، ولی حقیقت آن است که عبارات به هیچوجه رسا نیست:

بیامد به نزدیکش برخیاس — بدو گفت کای شاه نیکی شناس (ص ۹۵)

×

بگفت این (و) بنشست بر دشت کین — ابا نره دیوان به جای کمین (ص ۹۵)

×

فرود آمد از اسب برسان باد — زخاک سیه روی خود برنهاد (ص ۱۰۰)

×

زمین بوسه دادند هردو گوان — ستایش نمودند شاه جهان (ص ۱۱۷)

در نخستین بیت مقصود آنست که دیو چون به نزدیک برخیاس آمد چنین و چنان گفت. در بیت دوم گوینده می‌خواسته است بگوید برخیاس این سخنان را گفت و به جنگ روی آورد. در این مورد بایست می‌گفت "بنشست بر اسب کین" یا عبارتی بدین مضمون: به دشت کین رفت. در بیت سوم که طرز سپاسگزاری رستم را از خداوند بیان می‌کند، عبارت "به خاک سیه‌روی خود برنهاد" درست می‌نماید. در آخرین بیت نیز حذف نشانه‌ٔ مفعول (مفعول صریح یا مفعول بیواسطه) پس از "شاه جهان" نادرست است.

* * *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حاصل سخن

منظومهٔ بیژن‌نامه که نسخه‌هایی خطی از آن موجودست براستی نه منظومه‌ای است مستقل و نه در خور تصحیح انتقادی. زیرا کسی که این منظومه را باصطلاح "سرهم" کرده، اساس کارش حداقل ۱۱۱۲ بیت از داستان بیژن و منیژهٔ فردوسی بوده است که آنها را عینا" در منظومهٔ خود نقل‌کرده، و ابیاتی هم که خود بدان افزوده، هم از جهت لفظ و هم از نظر معنی سست‌ورکیک‌و بی‌ارزش است. اگر اشعار برزونامهٔ عطائی رازی، از جهت سبک و اسلوب همانند دویست بیت بیژن‌نامه باشد که در این مقاله در سه قسمت نقل کرده‌ام، انتساب بیژن‌نامه به عطائی رازی درست می‌نماید، ولی اگراشعار برزونامهٔ عطائی رازی، متوسط یا خوب باشد، بناچار باید پذیرفت که سرایندهٔ بیژن‌نامه شخصی است جز عطائی رازی که او نیز منظومه‌ای به‌نام برزونامه داشته است که امروز از آن منظومه خبری نداریم، و درنتیجه نام سرایندهٔ بیژن‌نامه و روزگار نظم آن هم مجهول می‌ماند.

سفر
و
هجر

به مناسبت شرحی‌که دربارهٔ نصرالله‌فلسفی درقسمت‌یادبود مؤلعان‌نوشته‌شده غزلی‌از اواینجا آورده‌می‌شود:

دلم رمیده شد از این سفر گزیدنها — به روی بال هوس در جهان پریدنها
گذشت ماهی کز ماه خویش مهجورم — ازین چو ماه به گرد زمین چمیدنها
گزیدن لب جانان گذاشتم از دست — کنون ملولم ازین دست و لب گزیدنها
به گاه دیدنش از شوق می‌تپید دلم — کنون بود ز غم رویش این تپدنها

*

دریغ ازآن همه شادی، دریغ از آن همه شور — به پای شوق زدنبال دل دویدنها
دریغ ازآن همه خواهش، دریغ ازآن‌همه لطف — زغنچهٔ لبش اسرار دل مزیدنها

*

چو روی دوست نبینی جهان ندیدن به — نیرزد این همه دیدن بدان ندیدنها

نصرالله فلسفی

توضیح

چون قسمتی از عبارت مربوط به تشکر از دوست عزیز مرتضی ممیز افتاده است (ص ۲۴). اینجا قید می‌شود ایشان همیشه به درخواست و خواهش مجله است که به لطف تمام طرحهای روی جلد را تهیه می‌کند.